



این شخصیت نیز زده نمی‌شود جز در سکانس پایانی که نگاه‌های متعجب شخصیت «رویا» و شک دوستش «لیلی» بر دروغ بودن آن صحنه می‌گذارد. زمانی که فیلم‌ساز هیچ نشانه‌ای از بیماری «رویا» نمی‌دهد و هیچ ارجاعی هم به مقوله بیماری نمی‌کند چرا باید توقع داشت مخاطب به گونه‌ای که کارگردان می‌خواهد با فیلم و داستان آن برخورد کند.

اگر مخاطب در طول فیلم این داده‌ها را دریافت می‌کرد به تدریج معمای فیلم را در خلال تماشای آن حل می‌کرد و به نتیجه دلخواه فیلم‌ساز هم می‌رسید. اتفاقاً تمامی اطلاعاتی که نویسنده وارد داستان می‌کند و ارجاعاتی که می‌دهد مانند «صحبت‌های زیبا پای پله با رویا درباره شکل گرفتن یک معامله که یا باید بپذیرد و انتخاب کند و یا حذف شود»، «عذرخواهی «زیبا از رویا»، «دیالوگ «لیلی» در شب تولد که به «رویا» می‌گوید که به او هشدار داده بود که مقاومتش در برابر ز و بندها باعث بروز مشکلاتش شده» و یا سکانس پایانی فیلم و دیدار «رویا و دوستش آرش در پارک» همگی ارجاعاتی است که نشان از بیماری «رویا» ندارد. اما خود فیلم‌ساز گویا از این نشانه‌ها نتیجه‌گیری اشتباه داشته است.

### یک جمله مستقیم ناشیانه

متأسفانه در انتهای فیلم مخاطب احساس می‌کند که فیلم‌ساز در سراسر فیلم به او دروغ گفته است و می‌خواهد حرف‌های ناگفته خود را به‌عنوان حقیقت و نوع نگاه فیلم‌سازی‌اش به دیگران بقبولاند. این کار را نیز نه به‌صورت دراماتیک که به سادگی‌ترین، دم‌دستی‌ترین و ساده‌لوحانه‌ترین شکل، آن هم در تیتراژ پایانی فیلم و در چند خط انجام می‌دهد که به‌هیچ‌عنوان برای مخاطب قابل قبول نیست.

فیلم فارغ از تعلیق در فیلم‌نامه است. مخاطب هر قدر به انتهای فیلم و روایت نزدیک می‌شود نمی‌داند که کارگردان چگونه می‌خواهد این موضوع جسورانه را جمع کند اما در کمال ناباوری و در انتهای داستان، فیلم با یک جمله و مستقیم‌گویی ناشیانه درباره بیماری اسکیزوفرنی کامل می‌شود و این موضوع جسورانه با یک خودکشی هنری فیلم‌ساز به پایان می‌رسد.

صورت می‌گیرد از مطالعه کتاب مشابهی که رویا می‌خواند آغاز و با استفاده از عینک او توسط زیبا این تغییر معنادار و حیرت‌انگیز ادامه پیدا می‌کند. گویی زیبا شخصیت رویا را مسخ کرده و تمام خصوصیات رویا را از او می‌رباید تا او را از خود تهی می‌کند و رؤیایی دیگر را در قالب چهره‌های دیگر متبلور کند؛ و سپس نوبت به القائات «زیبا» به «رویا» برای پذیرش شخصیت جدیدش یعنی «زیبا» بودن می‌رسد.

برای پذیرش شخصیت جدید او همسر، خانواده و دایره دوستان سابق «رویا» نیز باید به او بقبولاند که او «زیبا» است و نه «رویا» که در شبی بارانی از خانواده‌اش گریخته و به خانواده «رویا» و «بابک» پناه آورده است. اما در این میان واکنش برخی از دوستان سابق رویا از جمله «لیلی» و تردید او در پذیرش رویای جدید، شک را در دل مخاطب می‌اندازد که این توطئه‌ای است برنامه‌ریزی شده. زیرا «رویا» مخالفت‌هایی با «بابک» همسرش برای رفتن از ایران و نیز مشکلات ممنوع‌الخروجی‌اش دارد. به همین دلیل رویای جدید (زیبا) هم از این موضوع استفاده می‌کند تا این مشکل یعنی «رویا» را از سر راه «بابک» بردارد و در نهایت خانواده‌های این دو شخصیت تغییر می‌کند و «رویا» به جمع خانواده «زیبا» می‌پیوندد و در کمال ناباوری خانواده نیز زیبای (هانیه) جدید را می‌پذیرند و در سکانس پایانی شاهد باردار شدن او هستیم درحالی‌که خودش هنوز این تغییر شخصیت را باور نکرده است.

### حفره‌های فراوان در قصه‌گویی

این داستان و تغییر شخصیت‌های قصه در طول فیلم ضعف‌های اساسی در شخصیت‌پردازی و حفره‌های فراوان در قصه‌گویی دارد. اگر آن را یک داستان واقعی ببینیم، تصمیمات و اقدامات شخصیت‌ها باورپذیر نیست البته برخی از این حفره‌ها حتی با پذیرش بیمار بودن رویا به راحتی پر می‌شوند اما برخی دیگر با پذیرش آن هم غیرقابل باور هستند. به‌عنوان مثال اگر مخاطب بپذیرد که رویا بیمار است و خود را به این خانواده تحمیل کرده این خانواده که قصد سفر دارد چرا باید هزینه عمل جراحی چشم او را بپردازد؟! چرا «لیلی» دوست رویا این جابجایی شخصیت را با تردید و شک می‌پذیرد؟! چه زمانی «زیبا» و «بابک» این نقشه را علیه رویا کشیده‌اند؟! خانواده زیبا نیز چگونه پذیرفتند که شخص دیگری بجای عروسشان وارد زندگی‌شان شود و تا بارداری او از مرد دیگری پیش رفتند؟! این سؤالات در صورتی که قصه بیماری مطرح نشود همگی حفره‌های داستان هستند اما بیان اینکه او بیمار بوده دم‌دستی‌ترین بهانه برای پاک کردن صورت مسئله از سوی فیلم‌ساز است. حتی با پذیرش بیمار بودن رویا باز هم برخی از این سؤالات بی‌پاسخ می‌ماند؛ و این ضعف اساسی در قصه، سناریو و شخصیت‌پردازی آن است.

از نقاط مثبت و امیدبخش فیلم بازی بسیار خوب «طناز طباطبایی» است. بازی خوبی که منجر به دریافت سیمرغ بهترین بازیگر نقش اول زن نیز شد. به‌جز این موفقیت برای فیلم «بی‌رویا» این فیلم چیزهای دیگری در شخصیت‌پردازی و فیلم‌نامه و فیلم‌سازی ارائه نکرده است. جالب توجه آنکه در نشست مطبوعاتی پس از فیلم نیز «طناز طباطبایی» از بیمار بودن شخصیت «رویا» ابراز تعجب کرد و اعلام کرد که تا زمان اکران فیلم در جشنواره، کارگردان و فیلم‌نامه‌نویس هرگز صحبتی از بیمار بودن این شخصیت نکرده بودند و از پایان‌بندی فیلم نیز بی‌اطلاع بوده است. او نیز عنوان کرد هرگز چنین نگاهی به شخصیت «رویا» نداشته و ندارد.

### این داستان و تغییر شخصیت‌های

قصه در طول فیلم ضعف‌های اساسی در

شخصیت‌پردازی و حفره‌های فراوان در

قصه‌گویی دارد. اگر آن را یک داستان واقعی

ببینیم، تصمیمات و اقدامات شخصیت‌ها

باورپذیر نیست البته برخی از این حفره‌ها حتی با

پذیرش بیمار بودن رویا به راحتی پر می‌شوند اما

برخی دیگر با پذیرش آن هم غیرقابل باور هستند

### خودکشی هنری کارگردان

از این رو می‌توان دریافت که جمله وارد شده در تیتراژ پایانی تنها برای دریافت مجوز اکران و نیز پوشاندن برخی از ضعف‌های فیلم آمده است. اگرچه در نهایت هم شاهد آن بودیم که فیلم مجوز اکران نگرفت و در اکران آنلاین ناپدید شد. در نتیجه کوتاه آمدن فیلم‌ساز برای دریافت مجوز منجر به خودکشی هنری پرونده‌کاری‌اش شد!

حتی اگر قرار بر این بود که فیلم‌ساز فیلمی روان‌شناختی بسازد باید اشارات روانشناسی را در ابتدا یا اواسط داستان وارد فیلمش می‌کرد. باید در جای‌جای فیلم نیز اشارات هر چند کوتاه به مقوله این بیماری و بیمار بودن شخصیت اصلی قصه می‌شد. تا بعداً مخاطب را به آن‌ها ارجاع دهد؛ اما تا اواسط فیلم حتی صحبت از بیماری این شخصیت نمی‌شود. فیلم درباره دختری است که حافظه‌اش را از دست داده و یا نمی‌خواهد گذشته‌اش را به یاد بیاورد. اما ارجاعاتی درباره اینکه قصد دارد خود را در جای شخصیت رویا بگذارد داده می‌شود زیرا به تدریج اخلاق و رفتار او را کپی می‌کند تا مثل او شود.

باید در سکانس‌هایی به روایت «زیبا» یا «رویا» اشاره می‌شد تا مخاطب تحلیلی درست از داستان داشته باشد. از اواسط فیلم طرح توطئه علیه «رویا» کلید می‌خورد و در نهایت نیز منجر به نتیجه دلخواه و اجراشدن طرح جایگزینی می‌شود. در سراسر فیلم حرفی از بیماری